



Examining the documents and text of the narrations that have been issued in occasion of the revelation of the verses of "Ifk" (slander) in the interpretations of the two great sects of Islam*

Hossein Alavi Mehr¹

Ali Seyfi Aref²

Abstract

The study of the narrations that have been issued in occasion of the revelation of the verses of the Holy Quran is one of the topics that are used in the interpretation and explanation of some verses of the Holy Qur'an. In Shiite and Ahl al-Sunnah interpretive sources two occasion of revelation have been quoted about the verses of "Ifk"(slander) in Surah Noor, and there is a serious difference of opinion in stating their meaning. In the narration quoted in the Shiite commentaries, the slanderer is Ayisha and the accused is Maryah Ghebtiyeh, but in the report of people of the Sunnah, Aisha is accused and the hypocrites are slanderers. Based on the process of hadith studies and validation of narrations, these two narrations, which were issued in occasion of the revelation of verses, need textual and documentary analysis, This article examines the authenticity of the narrations were issued in occasion of the revelation of verses about "Ifk" and describes the problems as well as the extent of their function and effectiveness in explaining and the purpose of the relevant verses in Shiite and Sunnites interpretations. Findings of the research based on analytical, descriptive and critical methods show that the narrations, especially those in Ahl-e-Sunah sources, do not have high credibility. And their content faces many problems, and their expression is not necessary not only for interpretive purposes; it also causes more differences between the two sects.

Keywords: The occasion of revelation, the narrations of the occasion of revelation, the verses of the Slander, the interpretations of the two great sects of Islam, Surah Noor.

*. **Date of receiving:** 7 May 2020, **Date of approval:** 11 October 2020.

1. Associate Professor of Al-Mustafa International University (Corresponding Author): Halavimehr5@gmail.com.

2. PhD student in Qur'anic and Hadith Sciences, Islamic Azad University of Qom, Iran: asaref1400@gmail.com.



بررسی سندی و متنی روایات اسباب نزول آیات «إفک» در تفاسیر فریقین*

حسین علوی‌مهر^۱ و علی سیفی عارف^۲

چکیده

بررسی روایات شأن و سبب نزول آیات قرآن، یکی از مباحثی است که در تفسیر و تبیین برخی از آیه‌ها، بهره برده می‌شود. در منابع تفسیری شیعه و اهل سنت درباره آیات «إفک» در سوره نور، دو شأن نزول نقل شده است که در بیان مصداق آن‌ها اختلاف نظر جدی وجود دارد. در روایت نقل شده تفاسیر شیعی، افترازننده، عایشه و مورد اتهام، ماریه قبطیه معرفی شده است؛ اما در گزارش تفاسیر عامه، عایشه مورد اتهام و منافقان، افترازننده هستند. بر اساس فرایند مباحث حدیث‌شناسی و اعتبارسنجی روایات، دو روایت مزبور در شأن نزول آیات، به تحلیل متنی و سندی نیازمندند. این مقاله به بررسی اعتبارسنجی سندی و متنی روایات سبب نزول در ذیل آیات «إفک» پرداخته و اشکالات وارده و نیز میزان کارکرد و تأثیرگذاری آن‌ها در تبیین و هدف آیات مربوطه در تفاسیر شیعه و سنی را بیان می‌کند. یافته‌های پژوهش بر اساس روش تحلیلی، توصیفی و انتقادی، نشان می‌دهد که روایات منقول به‌ویژه آنچه در منابع اهل تسنن آمده، از اعتبار بالایی برخوردار نیستند و محتوای آن‌ها با اشکالات فراوانی مواجه است و بیان آن‌ها نه تنها در اهداف تفسیری ضرورتی ندارد؛ بلکه موجب اختلافات بیشتر بین فریقین نیز می‌گردد.

واژگان کلیدی: قرآن، روایات، اسباب نزول، آیات إفک، تفاسیر، فریقین، سوره نور.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۷/۲۰.

۱. دانشیار گروه تفسیر جامعة المصطفی العالمیة مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث قم (نویسنده مسئول): (Halavimehr5@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی قم: asaref1400@gmail.com.



مقدمه

آیات «إفک»، ۱۶ آیه از سوره مبارکه نور است. این آیات به ماجرای غم‌باری اشاره دارند که یکی از همسران پیامبر ﷺ مورد تهمت فحشاء قرار می‌گیرد. عده معدودی از منافقان مغرض به‌عنوان سرسلسله افترازنندگان، با اغفال برخی از مسلمانان ضعیف‌الایمان و اشاعه تهمت، چند صباحی فضای جامعه مدینه را ملتهب می‌کنند که موجب دل‌آزردگی رسول خدا ﷺ و سایر مؤمنان می‌گردد.

خداوند حکیم با نزول آیاتی هدایت‌گرانه، علاوه بر اعلام براءت زن مسلمان از اتهام فحشاء، به سرزنش و توبیخ اصحاب «إفک» می‌پردازد و با تأکید فراوان بر حفظ حرمت مؤمن به‌ویژه زن مؤمنه، مردم را از تهمت بی‌عفتی به زنان پاک‌دامن به‌شدت نهی کرده و زنان پاک را از چنین تهمت‌هایی مبرا دانسته است که این تأکید، جلوه عملی از احیاء جایگاه رفیع زن و احقاق حقوق وی در اسلام بشمار می‌رود.

تفسیر و تبیین برخی از آیات قرآن کریم که با استفاده از روایات اسباب نزول و با نقل خاص و شاید با اغراضی بیان شده‌اند نیاز به تحلیل دارند؛ زیرا وقتی به عمق آیه و تفسیر آن دقت می‌گردد رابطه ضروری بین آیه و شأن نزول یافت نمی‌شود. از جمله روایاتی که به‌عنوان سبب نزول گزارش شده، ذیل آیات «إفک» در تفاسیر شیعه و اهل سنت است. در اینکه کدام‌یک از همسران پیامبر ﷺ مورد تهمت قرار گرفته، دو روایت متفاوت در منابع فریقین وجود دارد. در تعداد معدودی از تفاسیر شیعه،^[۱] زن مؤمنه مورد اشاره در شأن نزول آیه، ماریه قبطیه است؛ اما مفسران اهل سنت، عایشه را مورد خطاب آیات «إفک» می‌دانند و با محور قراردادن «سبب نزول» و تأکید بر آن، به تفسیر آیات مربوطه می‌پردازند.

روایات در صورت عدم تواتر و نبود قطعیت صدور آن از معصوم ﷺ، در اعتبار ذاتی خود به تأیید قرآن نیازمند است. روایت‌های سبب نزول به‌دلیل خبر واحد بودن نیز به آیه مورد بحث و آیات دیگر عرضه می‌شود و تنها در صورت سازگاری با مضمون آیه و قراین اطراف آن، مورد اعتماد قرار می‌گیرند. در واقع باید روایت را با آیه تأیید نمود و تصدیق کرد نه اینکه آیه را تحت حکومت روایت قرار داد؛ بنابراین، روایات از ارزش و اعتبار یکسانی برخوردار نیستند.

در پیشینه تحقیق موضوع مورد بحث، پیرامون متن و محتوای روایت منقول از شیعه و اهل سنت نظرات ارزشمندی در کتب و تفاسیر متقدم و متأخر شیعه بیان شده است و همچنین می‌توان به نگارش دو مقاله^[۲] اشاره کرد که به بررسی تاریخی و تفسیری روایات مذکور پرداخته‌اند؛ در یکی مصداق شأن نزول، زنی غیر از همسر پیامبر ﷺ معرفی شده است و دیگری در صدد اثبات ارجحیت روایت عایشه به‌عنوان سبب نزول آیات «إفک» است.



این مقاله در جهت روشن شدن حقیقت ماجرای «إفک» با مراجعه به کتب رجالی و تفاسیر معروف فریقین به بررسی سندی و متنی و اعتبارسنجی روایات سبب نزول آیات «إفک» می‌پردازد.

الف) مفهوم‌شناسی

قبل از ورود به بحث اصلی به شناخت مفهومی برخی از واژگان اصلی مقاله پرداخته می‌شود؛ واژه‌های «إفک»، «آیات إفک»، «اسباب نزول» و «اعتبار روایات اسباب نزول» در این بخش بررسی می‌گردند.

۱- إفک و آیات آن

«إفک» در لغت به معنای دگرگون شدن چیزی و خارج گردیدن از جهت اصلی اش است (ابن فارس، مقایس اللغة، ۱۴۰۴: ۱۱۸/۱)؛ به همین جهت به دروغ و برگرداندن چیزی از حقیقتش «إفک» گفته می‌شود (فراهیدی، العین، ۱۴۰۹: ۴۱۶/۵). در واقع هر چیزی که از وجهه اصلی اش مانند حق به باطل، راستی به کذب و امر پسندیده به فعل قبیح منحرف شود «إفک» نامیده شده است (راغب، مفردات، ۱۳۷۴: ۱۷۸/۱). در اصطلاح، به ماجرای گفته می‌شود که در تاریخ صدر اسلام اتفاق افتاده و در جریان آن انسان مؤمن مورد اتهام و نسبت ناروای جماعتی قرار می‌گیرد و آیاتی در قرآن کریم درباره آن نازل شده است.

منظور از آیات «إفک» آیات ۱۱ الی ۲۶ سوره مبارکه نور است ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا حَسْبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...﴾ که به ماجرای تهمت فحشا به یکی از مسلمانان - ظاهراً زنی از خانواده پیامبر ﷺ - می‌پردازد و افترازنندگان نیز عده‌ای از مردم‌اند. خداوند در این آیات، تهمت‌زنندگان را به عذابی بزرگ تهدید می‌کند و مؤمنان را به دلیل اینکه شایعات را بدون دلیل و بررسی باور کرده‌اند سرزنش می‌کند.

با توجه به عبارت ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ سرسلسله أصحاب «إفک» که آتش افترا را برافروخت، شدیداً مورد غضب پروردگار قرار گرفته است. برخی مفسران افترازننده را «عبدالله بن اُبی» و بعضی دیگر «مسطح بن اُثاثه»، «حسان بن ثابت» و «حمنة بنت جحش» را به‌عنوان مصداق این سخن دانسته‌اند (فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۳۸/۲۳؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ۱۳۶۰: ۲۰۶/۷).

در ماجرای «إفک»، مؤمنان دو گروه شدند؛ عده‌ای تحت تأثیر شایعه‌سازان قرار گرفتند که در آیات مذکور به دلیل اینکه وقتی تهمت را شنیدید گمان خیر نبردند و نگفتند این یک دروغ بزرگ و آشکار است و به شدت سرزنش شده‌اند ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا



«إفک» مُبِیْنٌ و عده‌ای دیگر از مؤمنان که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاک‌دامن از خانواده پیامبر ﷺ سخت ناراحت و غمگین شده بودند که خداوند آن‌ها را دل‌داری می‌دهد و می‌فرماید: ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ گمان نکنید این ماجرا برای شما شر باشد بلکه برایتان خیر است (مکارم شیرازی، نمونه، ۱۳۷۴: ۳۹۵/۱۴). مجمع‌البیان، عایشه و صفوان را نیز داخل در این گروه می‌داند (طبرسی، مجمع‌البیان، ۱۳۶۰: ۲۰۶/۷). در شأن نزول آیات «إفک» دو روایت متفاوت در منابع شیعی و اهل سنت نقل شده است که در مصداق مَتَّهَم آن اختلاف وجود دارد؛ همه منابع اهل سنت شأن نزول این آیات را درباره عایشه دانسته‌اند؛ اما تعدادی از مفسران شیعه با استناد به روایت‌های سبب نزول آیات، ماریه قبطیه را مصداق آیه معرفی کرده‌اند.

۲- اسباب نزول و اعتبار روایات آن

«اسباب» در لغت جمع سبب به معنای ریسمان، پیوند و دستاویز (ابن فارس، مقایس اللغه، ۱۴۰۴: ۶۳/۳) و نیز راهی برای رسیدن به آنچه اراده شده (فراهیدی، العین، ۱۴۱۰: ۲۰۴/۷) و به عبارت دیگر، سبب، هر چیزی است که بتوان با آن به هدف رسید (تهانوی، اصطلاحات الفنون والعلوم، بی تا: ۹۲۴/۱)؛ پس در معنای لغوی سبب راه رسیدن به هدف، همراه با وسیله است.

در اصطلاح، «اسباب نزول» اموری که در زمان نبوت پیامبر اکرم ﷺ روی داده و به خاطر آن یک یا چند آیه و یا سوره‌ای نازل شده است (حجتی، پژوهش در تاریخ قرآن، ۱۳۷۶: ۲۰). صاحب‌الاتقان می‌گوید: «سبب نزول امری است که آیه و یا آیاتی برای توضیح و بیان حکم آن در زمان وقوع امر نازل شده است» (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۳۸۰: ۱۲۶/۱)؛ بنابراین سبب نزول مانند ریسمانی است که دو امر «وقوع حادثه» و «نزول آیه» را با تناسب به هم پیوند می‌دهد؛ به شرط آنکه شواهد دال بر وقوع آن در زمان نزول قرآن و حیات پیامبر اکرم ﷺ باشد و به نوعی موجب راهنمایی و راهگشایی در امر هدایت نیز قرار بگیرد.

دانش اسباب نزول از دانش‌های نقلی است که تنها راه دستیابی به آن روایت است و نمی‌توان برای رسیدن به آن اجتهاد کرد. روایات سبب نزول آیات با توجه به معیارهای سنجش حدیث از ارزش و اعتبار یکسانی برخوردار نیستند؛ اگرچه برای روایات مربوط به سبب نزول آیات - نسبت به سایر روایات - شرایط خاصی مدنظر است که موجب شده است از اتقان و اعتبار بیشتری برخوردار باشند؛ چنان‌که در مناهل العرفان آمده است: «زمانی از روایت به‌عنوان سبب نزول بهره برده می‌شود که صحابی پیامبر ﷺ، حادثه موجب نزول را نقل کرده باشد و لاغیر» (زرقانی، مناهل العرفان، ۱۳۸۵: ۱۳۵)؛ در واقع صحابی باید حادثه موجب نزول آیه را خود به‌طور مستقیم دیده یا حس کرده باشد؛ پس



شنیدن با واسطه از اعتبار آن می‌کاهد. آیت‌الله معرفت می‌نویسد: «غیر از راه‌های متعارف همچون: صحیح بودن سند و تواتر در نقل روایات، شأن نزول باید بتواند ابهام را به کلی از چهره آیه برطرف کند به طوری که مخالف ضرورت دین و یا در تضاد با عقل نباشد» (معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ۱۳۹۲: ۲۹۳/۱) و دکتر حجتی نیز در اعتبار روایات، قائل به اتقان سند منتهی به صحابی و صحت محتوای روایت است (حجتی، اسباب النزول، ۱۳۸۶: ۱۹۰). در الاتقان نیز آمده: «حادثه‌ای که آیه شریفه در ایام وقوع آن نازل شده باشد، سبب نزول است، اگر قبل و بعدش باشد سبب نزول نیست؛ بلکه استدلال است» (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۳۸۰: ۱۶۱/۱)؛ به همین علت در کاربرد تفسیری وقتی مفسر یا راوی تعبیر «نزلت به» و «فی نزوله» بکار ببرد منظور شأن نزول است و اگر «نزلت هذه الآية فی کذا» بکار ببرد آیه شأن نزول نیست بلکه مشمول حکم حادثه است و استدلال محسوب می‌شود (نقیسی، علامه و نقد اسباب نزول، ۱۳۸۱: ۷۳).

از میان مفسران نیز برخی مانند رشیدرضا نظر خوشبینانه‌ای به روایات اسباب نزول ندارد و بیشتر آن‌ها را نقل به معنا می‌داند و برخی دیگر مانند ابن‌عاشور، افراط در مقوله اسباب نزول را موجب گمان بسیاری از مردم در نزول قرآن به خاطر حوادث می‌داند که آفت تفسیر است (ابن‌عاشور، التحرير و التنویر، بی تا: ۴۵/۱) و علامه طباطبایی نیز اعتبار تامّ این روایات را رد کرده‌اند؛ اما در صورت متواتر بودن و مطابقت با آیات در صورت عرضه بر قرآن، آن‌ها می‌پذیرد (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

از مجموع نظرات مفسران و دانشمندان علوم قرآنی درباره اسباب نزول می‌توان سه حالت را تصور کرد: الف) روایاتی که درستی و اعتبار آن‌ها با دلیل معتبر ثابت شده و قطعی است و در تفسیر کاربرد دارند؛ ب) روایاتی که نادرستی و عدم اعتبار آن‌ها قطعی و مسلم است و اعتباری در تفسیر آیات ندارند؛ ج) روایاتی که دلیلی برای درستی یا نادرستی آن‌ها وجود ندارد؛ اما باید طبق قاعده روایی «عرض الاخبار علی الکتاب» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۲۷۵/۷) برای اعتبارسنجی به قرآن عرضه شوند. در حوزه عمل، فقط حالات الف و ج قابلیت عنوان روایات اسباب نزول آیات را دارند. از نظر اثرگذاری و نتیجه‌بخشی در تبیین و تفسیر آیات، دو حالت مورد اشاره نیز به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- برخی از شأن نزول‌ها، راهگشای اساسی در تفسیر و تبیین آیه نیستند و به‌طور مستقل اثری در مطلوب هدایت الهی ندارند؛ بلکه در کنار سایر قرینه‌ها می‌توانند موجب آگاهی‌بخشی در برخی زمینه‌ها مانند شناخت شخصیت، مکان و زمان حادثه و... شوند. چنان‌که ابن‌عاشور برخی اسباب نزول را ذکر می‌کند و در مورد آن‌ها می‌نویسد: «هذا القسم لا یفید البحت فیه إلا زیادة تفهیم فی معنی الآیة» (ابن‌عاشور، التحرير و التنویر، بی تا: ۴۶/۱).



۲- برخی از شأن نزول‌ها برای تفسیر صحیح و کامل آیه، نه تنها مؤثر، بلکه لازم‌اند و بدون دانستن آنها، مطلوب کتاب خدا حاصل نمی‌شود و کاربرد آن در جهت رفع پیچیدگی‌های فهم آیات، تأکید بر احکام عام شرعی، آشکارکردن مجمل و تأویل متشابهاست و به گفته ابن عاشور مهم‌ترین اثر این بخش از اسباب نزول‌ها که در پی حادثه‌ای، آیه نازل می‌شود ردکردن ادعای «اساطیرالاولین» برای اثبات ارزش و اعتبار آیات قرآن است (همان، ۴۶/۱).

۳- تعداد محدودی از شأن نزول‌های وارده در منابع شیعی و مخصوصاً در منابع اهل سنت، نه تنها ضرورت تبیین آیه نیستند بلکه وجود آن‌ها عواقبی مانند تفرقه و دامن‌زدن به اختلافات مذهبی را به دنبال دارند. با توجه به مباحث مقدماتی، از جمله شأن نزول‌هایی که مربوط به دسته سوم است، دو شأن نزول متفاوت در ذیل آیات معروف به «إفک» آمده که نه تنها ضرورتی در بیان آن‌ها نیست؛ بلکه باعث تنزل شأن خانواده پیامبر ﷺ و فاصله‌گرفتن از تقریب مذاهب می‌شود. جهت روشن‌گری این ادعا، در فصل‌های بعد به بررسی سندی و محتوایی و نتیجه‌گیری از آن‌ها پرداخته می‌شود.

ب) بررسی روایات شأن نزول آیات «إفک» در منابع اهل سنت

اغلب منابع روایی و تفسیری اهل تسنن گزارشی نسبتاً طولانی نقل کرده‌اند که به‌عنوان شأن نزول آیات «إفک» یاد می‌شود و این روایت به تفاسیر شیعی مانند تبیان، مجمع‌البیان و الکاشف نیز انتقال پیدا کرده که خلاصه آن بدین صورت است:

عایشه از میان همسران رسول خدا ﷺ به‌قید قرعه در سفر جنگی - غزوه مریسیع (بنی مصطلق) در سال ششم (ابن حجر، فتح الباری، بی تا: ۴۵۸/۸) - با پیامبر ﷺ همراه می‌شود؛ موقع بازگشت از سفر، در نزدیکی مدینه و در زمان استراحت لشکر، وی برای قضای حاجت از سپاه دور می‌شود؛ همراهان به گمان اینکه عایشه در هودج قرار دارد حرکت می‌کنند؛ وقتی عایشه به محل اول باز می‌گردد کسی را نمی‌یابد و فکر می‌کند که به‌زودی افراد کاروان متوجه نبودن او می‌شوند و به‌دنبالش باز می‌گردند؛ در این میان متوجه پاره‌شدن گردنبند و نبودن دانه‌هایش می‌شود مجدداً برای یافتن آن‌ها به محل قضای حاجت مراجعت می‌نماید؛ در این حال صفوان بن معطل به‌عنوان دنباله سپاه وقتی به منزل عایشه می‌رسد او را می‌شناسد؛ شترش را می‌خواباند و او سوار می‌شود و تا موقع ظهر به سپاه ملحق می‌شوند؛ تأخیر در مراجعه و همراهی مردی نامحرم باعث می‌شود همسر پیامبر ﷺ مورد تهمت عبدالله بن اُبی، حسان بن ثابت، مسطح بن اُثاقه و حمنة بنت جحش و سوءظن سایرین قرار گیرد. یک‌ماه جریان با شدت و حدت ادامه پیدا می‌کند و همه بلاد جز خود عایشه با خبر می‌شوند. پیامبر ﷺ در این مدت نسبت به عایشه کم‌لطف و بی‌تفاوت توأم با سوءظن می‌شود. پیغمبر ﷺ از اسامة بن زید و علی بن



ابی طالب درباره عایشه مشورت می کند؛ اسامه وی را بی گناه می داند و به ایشان می گوید: یا رسول الله، آن‌ها خانواده‌ات هستند و ما درباره آن‌ها جز نیکی نمی دانیم؛ اما ابوالحسن علیه السلام می فرماید: خداوند بر تو سخت نگرفته است؛ جز او زنان دیگری هم هستند اگر از کنیزت سؤال کنید، تصدیق خواهد کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از بریره پرسید: آیا درباره عایشه سوءظنی داری؟ بریره گفت: عایشه دختر خردسالی است که بر خمیر خانه خوابش می برد؛ از او چشم پوشی کن و به خدا من او را پاک می دانم. در این حال از سوی خداوند وحی مبنی بر برائت و پاکی عایشه نازل می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله نزد همسرش می رود و می گوید: عایشه به تو مژده می دهد که خداوند با نزول آیه، تو را تبرئه کرد (فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۳۹/۲۳، نسائی، السنن الکبری، ۱۴۱۱: ۴۱۶/۶).

۱- اسناد روایت در منابع روایی و تفسیری

روایت سبب نزول آیات «إفک» در کتب معتبر روایی و تفسیری عامه، با چهار سند، نقل شده است که عبارت‌اند از:

- حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى الْمِصْرِيُّ الصَّدْفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ شَهَابٍ، أَخْبَرَنِي عُزْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصِ اللَّيْثِيِّ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ (ابن ابی حاتم، القرآن العظيم، ۱۴۱۹: ۲۵۴۰/۸؛ فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۳۹/۲۳).

- حَدَّثَنَا جَبَّانُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ الْأَيْلِيُّ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدِ الْأَزْدِيِّ الْحَدَنِيِّ، قَالَ يُونُسُ وَمَعْمَرُ، جَمِيعًا عَنْ الزُّهْرِيِّ، أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ وَعُزْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصِ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ (مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۱۴۱۲: ۲۱۲۹/۴).

- حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَأَفْهَمَنِي بَعْضُهُ أَحْمَدُ حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سَلِيمَانَ وَدَرِ سَنَدٍ دِيْغَرٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُزْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ وَعَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصِ اللَّيْثِيِّ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ عَنْ عَائِشَةَ (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۱۰: ۳۶۸/۴ و ۳۳۶/۷).

- أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْمُقْرِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْلَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ الزُّهْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سَلِيمَانَ الْمَدَنِيِّ عَنْ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُزْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ وَعَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصِ اللَّيْثِيِّ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ عَنْ عَائِشَةَ (واحدی، اسباب نزول القرآن، ۱۴۱۱: ۳۲۹).



بررسی اسناد روایت

شان نزول‌ها، هویت نقلی دارند و منقولات نیازمند اعتبارسنجی سندی‌اند؛ بر این اساس در این بخش به بررسی سندهای روایت مزبور پرداخته می‌شود.

همان‌گونه که در سلسله راویان مشاهده شد حلقه مشترک همه سندها «ابن شهاب زُهری» است؛ او نیز با ادغام سند به صورت عطف و تحویل، روایت را از عروة بن الزبیر، سعید بن المسیب، علقمة بن وقاص، عبیدالله بن عبدالله بن عتبة که هرچهار نفر از تابعین اند نقل کرده است و آن‌ها نیز بالاتفاق از عایشه بنت ابی‌بکر شنیده‌اند. در سلسله روایات سندهای فوق، شش نفر مشترک هستند؛ بنابراین ابتدا آن‌ها را مورد بررسی قرار داده و سپس به بررسی برخی راویان غیر مشترک پرداخته می‌شود.

۱) محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهری

وی یکی از مشهورترین راویان در بین عامه است؛ به طوری که در همه کتب رجالی اهل سنت توثیق شده و سندهای منتهی به او دارای اعتبارند. ابن سعد نام زهری را در طبقه چهارم از اهل مدینه آورده و درباره او می‌گوید: «كَانَ الزُّهْرِيُّ ثَقَّةً، كَثِيرَ الْحَدِيثِ وَفَقِيهًا جَامِعًا». علاوه بر توثیق و جامعیت او در فقه، نام او را در زمرة مفتی‌های مدینه ذکر کرده و گفته است: تولد زهری در سال ۵۸ هجری و وفاتش در سال ۱۲۴ هجری می‌باشد (ابن سعد، الطبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۳۳۳/۲). سیوطی در تقسیم‌بندی‌های سه‌گانه تابعین نام وی را جزء آخرین گروه منسوب به «صغار من التابعین» ذکر می‌کند (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۴۹). ابن ابی حاتم در اسناد خود از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که احدی دانایتر از محمد بن مسلم نسبت به متون و روایات گذشته نمی‌شناسم (ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۱۴۲۲: ۸۵/۸). در تهذیب الکمال به نقل از ثقات العجلی آورده است که وی ۱۰ نفر از صحابه از جمله انس بن مالک و عبدالله بن عمر را درک کرده است و نیز هشت سال مصاحب سعید بن المسیب بوده و بیشتر روایات وی از عروة بن زبیر، سعید بن المسیب و عبیدالله بن عبدالله می‌باشد (مزنی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۴۱۵: ۲۶/۴۲۴). ابن حبان نیز وی را ثقه، فقیه، فاضل و از بهترین‌ها در حفاظت از متون و روایات زمان خود معرفی کرده است (ابن حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۵/۳۴۹).

بنابراین زُهری در همه منابع اهل سنت و نیز در برخی منابع شیعی، مورد تمجید واقع شده و از راویان مشترک فریقین شمرده می‌شود. از زُهری به‌عنوان مرید امام سجاد علیه السلام یاد شده و در کتب الکافی، من لایحضره الفقیه و تهذیب تعدادی روایت از او ذکر شده است (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۱۷/۲۵۶). برخی از علمای شیعه او را شیعه معرفی کرده‌اند؛ اما سید بن طاووس و علامه حلی قائل به آن نیستند (عزیزی، راویان مشترک شیعه و سنی، ۱۳۸۰: ۲/۸۵۳). در بررسی کلی می‌توان گفت زُهری شیعه نبوده ولی دوستدار آل محمد علیهم السلام بوده است.



۲) عروة بن الزبير بن عوام

وی در منابع رجالی اهل سنت توثیق شده و کتب حدیثی و تفسیری به ویژه صحیحین از او روایات بسیاری نقل کرده‌اند. ابن سعد او را در طبقه دوم از تابعان اهل مدینه، مأمون و ثبت^[۳] معرفی کرده و نام او را از مفتیان مدینه برشمرده است (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۱۷۷/۷ و ۳۳۳/۲). عسقلانی او را ثقه و فقیه مشهور معرفی نموده و تولد او را در زمان عثمان و وفاتش را سال ۹۴ هجری دانسته است (عسقلانی، تذهیب تقریب التهذیب، ۱۴۳۱: ۵۰۲/۳). سیوطی نیز وی را در طبقه دوم منسوب به «کبائر من التابعین» ذکر کرده (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۲۹) و ابن حبان نیز نام وی را در زمره ثقات آورده است (ابن حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۱۹۴/۵). ذهبی می‌نویسد: «عروه که ولادتش سال ۲۵ هجری و وفاتش سال ۹۳ بوده یکی از فقهای هفت‌گانه مدینه است که از پدرش زبیر و مادرش اسماء بنت ابوبکر و خاله‌اش عایشه که بسیار ملازم او بوده روایت فراوانی نقل کرده است» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۲: ۴۲۳/۴-۴۲۱). بنا بر مطالب فوق، عروة بن زبیر از نظر بزرگان اهل سنت مورد تأیید و موثق قلمداد می‌شود.

۳) سعید بن المسیب

او تابعی بوده و مفسر قرآن کریم است و از راویان مشهور و از ثقات اهل سنت بشمار می‌رود. در منابع شیعی نیز از وی به نیکی یاد شده است؛ هرچند در بین برخی از رجالیان شیعه در اینکه وی از اصحاب امام سجاد علیه السلام و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده اختلاف نظر وجود دارد؛ اما در مواردی نیز ثقه معرفی شده است (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۱۳۹/۹؛ کشی، رجال کشی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). ابن سعد او را مفتی مدینه و تابعی دانسته و می‌گوید: «سعید در حالی فتوا می‌داد که ۱۰ نفر از صحابه زنده بودند» (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۳۲۵/۲ و ۱۱۹/۷). ذهبی می‌نویسد: «ابن مسیب سیدالتابعین در زمان خودش بوده و ولادتش در زمان خلافت عمر و وفاتش سال ۹۴ هجری است. او ۱۱ نفر از صحابه را درک کرده و از عایشه و ام سلمه روایت فراوانی دارد» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۲: ۲۲۵/۴-۲۱۸).

۴) علقمة بن وقاص بن محصن بن کلدة العتواری الیشی

او تابعی بوده و روایات کمی از او نقل شده است؛ تهذیب الکمال، علقمه را یکی از علماء مدینه می‌داند و از قول محمد بن سعد در طبقات، او را «قلیل الحدیث» و از قول نسایی و سایر علماء «ثقه» معرفی می‌کند (مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۴۱۵: ۳۱۴/۲۰). ابن حبان نیز نام وی را در کتاب ثقات آورده (ابن حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۲۰۹/۵) و از میان بزرگان تابعی در طبقه دوم قرار گرفته



است (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۲۴). ابن سعد او را در طبقه نخست از تابعین مدینه نام می‌برد که در حکومت مروان از دنیا رفت (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۶۴/۷). ذهبی می‌نویسد: «وی از میان صحابه، عمر و عایشه را درک کرده و بیشتر از آن دو، روایت نقل کرده و وفاتش در سال ۸۶ هجری بوده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۲: ۶۱/۴-۶۰)؛ بنابراین علقمه بن وقاص در عین قلیل الحدیث بودن، شخصیتی موجه و مورد تأیید در سلسله روایان بشمار می‌رود.

۵) عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود

عبیدالله در اواخر خلافت عمر بن خطاب به دنیا آمد. جدش عتبه، برادر عبدالله بن مسعود - صحابی خاص پیامبر ﷺ - است. نام او را در فهرست هفت فقیه مشهور مکه نام می‌برند (مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۴۱۵: ۴۷۸/۲). اسم او در بین سلسله روایان کتاب‌های الکافی، من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام نیز دیده می‌شود. در حقیقت از روایان مشترک شیعه و سنی و نیز از مشایخ محمد بن مسلم بن شهاب الزهیری بوده است (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۷۴/۱۱). سیوطی وی را در طبقه سوم منسوب به «الوسطی من التابعین» نام می‌برد (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۳۹). طبقات الکبیر او را در طبقه دوم از تابعین مدینه قرار داده و به نقل از واقدی می‌نویسد: «عبیدالله کثیر الحدیث و عالم به شعر بوده است» (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۲۴۶/۷). ذهبی، عبیدالله را استاد و مربی عمر بن عبدالعزیز - خلیفه اموی - معرفی کرده که موجب شد عمر دستور ترک سب امیر مؤمنان علی علیه السلام در منابر را صادر کند و نیز طبق برخی گزارشات، او ارادت ویژه‌ای به علی بن الحسین علیهما السلام داشته است. همچنین ذهبی از قول زهری می‌نویسد: «عبیدالله دریایی از دریاها علم است» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۲: ۴۷۵/۴)؛ بنابراین در شخصیت وی از نظر علمی و وثاقت تردیدی نیست.

۶) عائشة بنت ابی بکر

او صحابی و همسر رسول خدا ﷺ است. منابع اهل سنت او را ثقه و روایاتش را معتبر و هم‌تراز با روایات ابن عباس می‌دانند. ابن سعد عایشه را جزء مفتیان مدینه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته و او را اعلم الناس به سنت پیامبر ﷺ و فقیه‌ترین شخص معرفی می‌کند (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۳۲۲/۲). ذهبی می‌نویسد: «عایشه از میان زنان، فقیه مطلق است. وی یک سال قبل از هجرت در هفت‌سالگی به عقد پیامبر ﷺ در آمد و در سال دوم هجرت ازدواج کرد و بیش از دو هزار روایت نقل می‌کند. وی در سال ۵۷ هجری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۲: ۱۳۵/۲).



بنا بر آنچه گذشت، بر اساس کتب رجالی عامه، زهری به عنوان تابعین تابعین و عروة بن الزبير، سعيد بن المسيب، علقمة بن وقاص و عبیدالله بن عبدالله بن عتبة به عنوان تابعین که صحابه را درک کرده اند جملگی توثیق شده اند و از مشاهیر و ثقات حدیث در میان اهل سنت بشمار می روند و آنها نیز روایت سبب نزول آیات «إفک» را از صحابی موثق پیامبر ﷺ یعنی عایشه بنت ابی بکر بدون واسطه شنیده و نقل کرده اند؛ بنابراین شش نفری که در اسناد روایت منسوب به سبب نزول آیات «إفک» مشترک هستند همگی در منابع رجالی اهل سنت از ثقات بشمار می روند.

در ادامه از میان چهار سند انتخابی که روایت مربوط به شأن نزول آیات «إفک» را نقل کرده اند، راویان روایت منقول در صحیح بخاری بررسی می شود:

۷) یونس بن یزید بن ابی التجاد

در روایت منقول از صحیح بخاری، صحیح مسلم و ابن ابی حاتم در شأن نزول آیات «إفک» نام یونس بن یزید به عنوان روایتگر محمد بن مسلم الزهری آمده است؛ تهذیب الکمال به نقل از فضل بن زیاد و ابوالحسن المیمونی آورده است: «از احمد بن حنبل درباره یونس بن یزید سؤال شد گفت: روایات ناپسندی از زهری نقل می کند» و از عبدالرزاق آورده است که: «معمراً روایتگر واقعی زهری بود؛ اما یونس همه چیز را می نوشت». وی ده سال مصاحب زهری بوده و عبدالله بن مبارک بعد از زهری، یونس را بزرگترین محافظ روایات و اسناد و متون معرفی می کند (مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۴۱۵: ۵۵۳/۳۲ و ۵۵۴). ابن حبان نام وی را در جزء ثقات آورده است (ابن حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۶۴۸/۷). یونس در طبقه پنجم از راویان قرار دارد و سال وفات وی ۱۵۹ هجری ذکر شده است (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۷۸/۲). با توجه به جایگاه زهری به نظر می رسد روایات را از راویان معتبر اخذ می نموده به همین دلیل در اعتبار و وثاقت یونس بن یزید تردید جدی وجود ندارد.

۸) لیث بن سعد بن ابی رقیه الثقفی

وی از مشاهیر و ثقات نقل حدیث در منابع اهل سنت است. ابن ابی حاتم به نقل از برخی راویان مشهور از وی با عبارات «ثقه، صدوق، کثیر العلم و صحیح الحدیث» یاد می کند (ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۱۴۲۲: ۱۷۹/۷). ابن حبان نام او را در کتاب الثقات آورده است (ابن حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۲۹/۹). وی در طبقه پنجم از اهل مصر است (ابن سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۵۱۷/۷). لیث، شیخ دربار مصر بوده و یحیی بن بکیر او را فقیه ترین مردم دانسته و ابن وهب می گوید: «اگر لیث نبود ما گمراه می شدیم» (ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱۴۱۹: ۱۶۵/۱).



۹) یحیی بن بکیر

ابوحاتم وی را صدوق معرفی می‌کند (ابن‌ابی‌حاتم، الجرح والتعديل، ۱۴۲۲: ۱۶۳/۹). ابن‌حبان نیز وی را در کتاب الثقات آورده و با عبارت «ثقة أهل كوفه» از او یاد می‌کند (ابن‌حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۲۵۷/۹).

۱۰) فلیح بن سلیمان

فلیح، راوی تعداد قابل‌توجهی از روایات است؛ اما در ثقه‌بودن او تردید وجود دارد و برخی او را جزء ضعفا شمرده‌اند. تهذیب‌الکمال از قول برخی از بزرگان اهل سنت او را قوی ندانسته و می‌گوید: «ضعیف لم یقوّ امره، لا یحتج بحديثه» (مزی، تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال، ۱۴۱۵: ۳۱۷/۲۳). نام وی در الکامل فی ضعفا الرجال و کتاب الضعفاء نیز آمده است (جرجانی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۱۴۳۴: ۶۰۳/۸؛ عقیلی، الضعفاء الکبیر، ۱۴۰۴: ۳۶۶/۳)، ابن‌سعد نیز می‌نویسد: وی در طبقه ششم از تابعین مدینه است (ابن‌سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۱۵: ۵۹۴/۷). اما با وجود تضعیف برخی از رجالیان اهل سنت، به روایات فلیح به‌ویژه در صحیحین استناد شده و منقولات او را پذیرفته‌اند.

۱۱) ابوالربیع سلیمان بن داوود الزهرانی العتکی

ابوالربیع از روایان مشترک شیعه و سنی است (عزیزی، روایان مشترک شیعه و سنی، ۱۳۸۰: ۴۲۷/۱). ابن‌غضائری از رجالیان شیعه، او را ضعیف می‌داند (ابن‌غضائری، الرجال ابن‌الغضائری، ۱۴۲۲: ۶۵). ابن‌حبان او را ثقه می‌داند (ابن‌حبان، الثقات، ۱۴۳۰: ۲۷۸/۸). بنابراین، گرچه برخی منابع شیعی او را تضعیف کرده‌اند اما در منابع اهل سنت به روایاتش استناد شده و از ثقات بشمار آورده‌اند.

۱۲) معمر بن راشد ازدری مکنی به ابو عروه

نام معمر غالباً همراه با یونس بن یزید در منابع حدیثی آورده شده است. ابوحاتم با روایات مختلفی به توثیق معمر پرداخته و می‌گوید: «اسناد روایات معمر به شش نفر می‌رسد: از حجاز، زهری و عمرو بن دینار، از کوفه، ابواسحاق و اعمش، از مصر، قتاده، از یمن، یحیی بن کثیر» (ابن‌ابی‌حاتم، الجرح والتعديل، ۱۴۲۲: ۲۹۱/۸). در طبقات الکبیر نام وی در طبقه سوم از روایان اهل یمن آمده است (ابن‌سعد، طبقات الکبیر، ۱۴۲۱: ۱۰۶/۸). سیوطی، معمر را در طبقه پنجم روات ذکر کرده و به نقل از ابن‌حبان وی را فقیه و پرهیزگار معرفی می‌کند (سیوطی، طبقات الحفاظ، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۸)؛ بنابراین معمر نیز در میان اهل سنت از روایان موثق است.

بنابراین، روایان حادثه «إفک» هرچند تعداد اندکی از آنان مانند فلیح بن سلیمان و سلیمان بن داوود تاحدودی در برخی کتب رجالی تضعیف شده‌اند اما در کل، مورد تأییدند و استناد صحیحین به



این راویان مؤید این مطلب است. با توجه به نوع توثیق راویان، روایت منقول در تفاسیر عامه حسن و مقبول شمرده می‌شود؛ بنابراین با استناد به کتب رجالی اهل تسنن و بررسی سند روایات منقول در شأن نزول آیات «إفک» و توجه به اینکه دلایل مبرهن و محکمی مبنی بر ضعف کلی راویان وجود ندارد پس بنا بر صحت روایت از منظر سلسله روایت گذاشته می‌شود.

۲- بررسی متنی و محتوایی روایت

بررسی و دقت در متن روایت داستان «إفک»، محقق را به طرح اشکالات قابل توجهی سوق می‌دهد که در این بخش به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

اشکال اول

در روایت منقول از اهل سنت از ابتدای ماجرا و شیوع تهمت تا نزول آیه براءت عایشه، پیامبر ﷺ دچار سوءظن نسبت به همسرش شده است تا جایی که با وی صحبتی نمی‌کند و موجب دل‌شکستگی شدید او می‌گردد؛ اشکالاتی که بر این مطلب وارد است عبارتند از:

۱- شأن و جایگاه رسول خدا ﷺ برتر از آن است که دچار سوءظن شود. این سخن در حالی مطرح می‌شود که برخی آیات به صراحت در مذمت سوءظن قبل از آیات «إفک» نازل شده بود مانند: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (نجم/۲۸)؛ ظنّ و گمان به هیچ وجه جای حق و حقیقت را نمی‌گیرد. ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ﴾ (فصلت/۲۳)؛ این گمان شما که به خدای خود داشتید شما را هلاک کرد.

۲- علامه می‌فرماید: در آیات «إفک» خدای تعالی سایر مردم را از این سوءظن توبیخ نموده و فرموده: «چرا وقتی مؤمنان و مؤمنات این را شنیدند حسن ظن به یکدیگر از خود نشان ندادند، و نگفتند که این افترايي است آشکار؟» پس حسن ظن به مؤمن از لوازم ایمان است؛ بنابراین رسول خدا ﷺ در عمل به آن سزاوارتر بوده و مقام نبوت و عصمت الهی ایشان با چنین منکری سازگار نیست (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۵/۱۴۳).

۳- علم و درایت نبوی ایجاب می‌کند که به طهارت اهلس یقین داشته باشد؛ زیرا اگر بنا باشد گناهانی چون زنا در خانواده پیغمبر ﷺ نیز راه پیدا کند مایه تفرّد دل‌ها از او شده و دعوت او لغو می‌گردد و بر خداست که خاندان او را از چنین گناهانی حفظ فرماید هم چنان که در خانواده هیچ‌یک از انبیاء و رسولان الهی چنین فحشایی وجود نداشته است. در روایتی از پیامبر ﷺ آمده است «ما بغت امرأة نبی قط» (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۱۱/۳۰۸؛ فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۰/۵۷۵) و این خود حجت و دلیل عقلی بر عفت همسران پیامبر ﷺ است. پس در صورتی که عقل انسان عادی این معنا را درک می‌کند چگونه رسول خدا ﷺ آن را درک نکرده و نسبت به همسر خود دچار تردید و سوءظن شده است؟!



اشکال دوم

بر اساس روایت، این ماجرا یک ماه طول کشیده و شایعه آن روزبه‌روز گسترده شده و حتی توسط مسافران و... به سایر بلاد نیز می‌رسد؛ اما خود عایشه مطلقاً تا روز آخر از جریان باخبر نشده است؛ حال اشکالات این است:

۱- این مسئله موجب وهن و توهین به مقام زن و عایشه است؛ خداوند متعال یکی از رسالت‌های پیامبر اسلام ﷺ را احیاء جایگاه زن قرار داده است؛ پس چگونه است که یک ماه تمام، همه جامعه درگیر چنین مسئله مهمی باشند ولی عایشه نه به‌عنوان همسر پیامبر ﷺ بلکه به‌عنوان یک زن که اتهام به او وارد شده و در جامعه انتشار پیدا کرده، از اتفاقات اطرافش بی‌خبر باشد؟!

۲- مفسران و عالمان شیعه ضمن تشکیک در شأن نزول مزبور، اصل حادثه را تضاد با عصمت پیامبر ﷺ می‌دانند (مکارم شیرازی، نمونه، ۱۳۷۴: ۳۹۲/۱۴؛ نهاوندی، نفحات الرحمن، ۱۴۲۸: ۴۱۶/۴) چرا که در صورت پذیرش این داستان رسول‌الله ﷺ فردی خواهد بود که تحت تأثیر شایعه‌سازی منافقان قرار گرفته است و زمان یک‌ماهه که باید صرف امت شود به پیگیری و استمداد از مردم سپری شده که با مسئله عظیم رسالت حضرت ناسازگار است؛ درحالی‌که پیامبر ﷺ می‌بایست بلافاصله پس از شروع (نه گسترش) شایعه افک، حد قذف را اجرا و از شیوع آن نیز جلوگیری می‌کرد (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۳/۱۵). این در حالی است که آیه قذف پیش از این جریان نازل شده بود مبنی بر آنکه هرکس تهمت بزند و شاهد نیاورد باید ۸۰ ضربه تازیانه بخورد ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور/۴)؛ پس پیامبر ﷺ که سزاوارتر از هر کس دیگر در عمل کردن به آیات است نباید می‌گذاشت ماجرا تا این مدت طول بکشد؛ بلکه همان ابتداء، اگر تهمت‌زندگان شاهد نیاوردند باید حد تازیانه را جاری می‌کردند؛ عمل نکردن به آیات قرآن از رسول خدا ﷺ نه تنها بعید است بلکه محال بوده، حتی اگر توجیه شود. مگر آن که به فرموده علامه طباطبایی بپذیریم که ممکن است آیات مربوط به تهمت هم‌زمان با آیات «إفک» نازل شده باشند (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۵/۱۵). بنابراین با وجود راهکارهای قرآنی و درایت‌های عالمانه و حکیمانه پیامبر ﷺ، بطالت در زمانی که باید صرف هدایت بشر شود امری غیرقابل قبول است.



اشکال سوم

وقتی به عمق شأن نزول‌های منقول از کتب اهل سنت و هماهنگی تفاسیر دقت شود بیشتر، بری بودن از هرگونه نقصی برای عایشه برداشت می‌شود تا آنچه مربوط به هدف الهی یعنی حفظ شخصیت انسان (مرد یا زن) است؛ چنان‌که غالباً در ذیل آیات «إفک» عده‌ای از مفسران روایاتی در فضیلت عایشه آورده‌اند: «عن أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَمَلَمَلٌ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكْمُلْ مِنْ النِّسَاءِ إِلَّا أَسِيَّةُ امْرَأَةٍ فُزَعُونَ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ إِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ» (سیوطی، درالمنثور، ۱۴۰۴: ۳۷/۵؛ بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰: ۳۷۸/۵)؛ «ما كان الله ليجعل عائشة زوجة لرسول الله ﷺ إلا وهي طيبة لأنه أطيب من كل طيب من البشر» (ابن کثیر، القرآن العظيم، ۱۴۱۹: ۳۲/۶). زمخشری می‌گوید: «عایشه نه فضیلت داشت که سایر همسران پیامبر نداشتند از جمله اینکه خانه او محل نزول وحی بوده، جبرئیل به صورت وی نازل شده و وی مطهر آفریده شده است و...» (زمخشری، الکشاف، ۱۴۰۷: ۲۲۵/۳). اما نکاتی که لازم است گفته شود عبارتند از:

۱- در پاکی و مبرابودن عایشه و سایر همسران پیامبر ﷺ از منافی عفت تردیدی نیست؛ چنان‌که مفسران در تفاسیر شیعه به آن اذعان دارند (طوسی، التبیان، بی تا: ۵۲/۱۰؛ طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۴/۱۵؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴: ۳۰۲/۲۴؛ کاشانی، زبده التفاسیر، ۱۴۲۳: ۱۱۸/۷؛ نهایندی، نفحات الرحمن، ۱۴۲۸: ۴/۱۷۴).

۲- به گفته علامه در هیچ‌یک از آیات «إفک» دلالتی بر برائت واقعی وجود ندارد - تا بتوان عایشه را مصداق آن قرار داد - تنها حجت عقلیه‌ای که افاده می‌کند آن است که باید خانواده‌های انبیاء از لوث فحشاء پاک باشند (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۴/۱۵).

۳- با وجود آیات سوره تحریم - که بعد از سوره نور نازل شده است - و معرفی حفصه و عایشه به‌عنوان مصادیق شأن نزول آن، جایی برای تعریف و تمجید علی حده باقی نمی‌ماند؛ چنانچه در صحیح بخاری از حمیدی از سفیان و از یحیی بن سعید نقل شده که عبید بن حنین گفت: شنیدم از ابن عباس که: «همیشه منتظر فرصتی بودم تا از عمر سؤالی از قرآن بپرسم؛ اما به خاطر هیبت او میسر نمی‌شد تا اینکه برای کاری خارج شد با او همراه شدم و در یک فرصت مغتنم از عمر سؤال کردم: آن دو نفر از همسران پیامبر ﷺ که بر ضد او دست‌به‌دست داده بودند چه کسانی بودند؟ عمر بلافاصله گفت: حفصه و عایشه؛ سپس افزود: به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیتی را درباره آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد و آن‌ها جسور شدند» (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۱۰: ۵۸/۸). پس بهتر بود به جای قداست‌زایی، محوریت را به هدف نزول آیه که حفظ شخصیت و جایگاه ارزش انسان است قرار می‌دادند.



اشکال چهارم

بیشتر تفاسیری که جریان «إفک» را با ذکر شأن نزول آن بیان کرده‌اند مورد اتهام را بر محور شخص عایشه مطرح کرده‌اند در حالی که یک طرف مورد قذف صفوان بن معطل السلمی است که در کتاب عساکر و ابن حبان با رتبه صحابی پیامبر ﷺ در طبقه اول قرار دارد و قریب به ۱۹۵۰۰ روایت از او که ثقه است نقل شده است (فسوی، معرفة و التاريخ، ۱۴۱۹: ۱/۱۴۰)؛ اما صفوان خارج از داستان قرار گرفته و دفاعی از وی صورت نمی‌گیرد؛ حال آن که علامه طبرسی می‌گوید: «عبارة لا تحسبوه شرًا لكم بل هو خير لكم خطاب به عایشه و صفوان است زیرا هدف تیر تهمت، آن دو نفر بودند» (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۶۰: ۱۰۹/۱۷).

اشکال پنجم

اینکه پیامبر ﷺ از دو نفر (علی بن ابی طالب و اسامة بن زید) درباره پاکی عایشه نظرخواهی می‌کند، امیر مؤمنان ﷺ می‌فرماید: «يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ لَمْ يَضِيقَ اللَّهُ عَلَيْكَ النَّسَاءَ وَالنِّسَاءَ سِوَاهَا كَثِيرٌ» (ابن کثیر، القرآن العظيم، ۱۴۱۹: ۱۶/۶)، خدا بر تو تنگ نگرفته؛ در واقع حضرت تلویحاً نظر منفی می‌دهند و سفارش به مفارقت می‌کند اما اسامه پاکی عایشه را تأیید می‌کند و حال آنکه:

۱- رسول خدا ﷺ خود عالم و آگاه‌ترین افراد به خانواده‌اش است پس چه نیازی به مشورت با دیگران دارد؟ (مغنیة، الکاشف، ۱۴۲۴ق: ۴۰۴/۵)

۲- در ادامه داستان آمده است حضرت علی ﷺ، پیامبر ﷺ را به کنیزش بریره ارجاع می‌دهد «سَلِّ الْجَارِيَةَ تَصُدُّكَ، فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرِيرَةَ» و پیامبر ﷺ از بریره می‌پرسد: یا بریره، هل رأيت فيها شيئاً يريبك؟... (بخاری، صحيح البخاری، ۱۴۱۰: ۴۱۷/۶) و وی هم گواهی به پاکی می‌دهد؛ پس این چنین برداشتی از جمله حضرت امیر ﷺ صحیح نیست.

۳- در داستان که اسامه در اظهار نظرش می‌گوید من جز خیر از اهل شما ندیدم؛ این مطلب در حالی ذکر شده که در سال پنجم و حادثه «إفک» وی کمتر از ۱۵ سال سن داشته به طوری که پیامبر ﷺ در غزوة احد در سال دوم به دلیل کم بودن سن، به وی اجازه حضور در جهاد را نداد و اولین حضورش در سِریه بشیر بن سعد به فدک در سال هفتم بود (واقدي، مغازی، ۱۴۱۴: ۷۲۳/۲)؛ پس بعید است پیامبر ﷺ با وجود بزرگان صحابه و شاهدان بزرگسال از کسی مانند اسامه درباره اهلش نظرخواهی نماید.

اشکال ششم

روایات «إفک» که مربوط به عایشه است اعلام می‌دارند که پیامبر ﷺ پس از یک‌ماه تنها چهار نفر (عبدالله بن ابی، حسان شاعر، مسطح ریب ابوبکر و حمنه همسر طلحه) را حدّ



زد و حال آنکه در عبارت ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ عصبه به کمتر از ده نفر گفته نمی‌شود (فراهیدی، العین، ۱۴۰۹: ۳۰۹/۱) و در مجمع البحرین آمده است: «جماعتی از مردم بین ۱۰ تا ۴۰ نفر را عصبه می‌گویند» (طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۱۲۳/۲). پس تعداد افراد مورد تأکید در روایت با آیه سازگار نیست.

اشکال هفتم

با توجه به روایات منقول در سبب نزول آیات افک، غالب اسناد به عایشه ختم می‌شود و در موارد محدودی هم به ابن عباس؛ و حال آنکه:

۱- عایشه خود ذی نفع در ماجرا است و اینکه اسناد غالباً به محور ماجرا یعنی عایشه ختم شود جای تردید دارد.

۲- در موارد معدودی هم که ابن عباس به عنوان شاهد و راوی معرفی شده، وی سه سال قبل از هجرت متولد شده و در زمان رحلت رسول خدا ﷺ ۱۳ سال سن داشته است؛ پس در ماجرای «افک»، کودکی ۹ ساله بوده‌اند؛ چگونه می‌تواند شاهد و راوی حادثه مهمی به نام «افک» باشد؛ اما سایر صحابه با پیشینه‌های مثال‌زدنی سکوت کنند؛ این خود ابهامی مضاعف است.

اشکال هشتم

غزوه بنی مصطلق در سال ششم اتفاق افتاده است و حال آنکه به شهادت آیات لعان که قبل از آیات «افک» نازل شده، آیات مذکور در سال نهم نازل شده‌اند (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۱۰۸/۷۶).

اشکال نهم

در جنگ‌ها به قید قرعه یکی از همسران پیامبر ﷺ وی را همراهی می‌کردند و حال آنکه:

۱- در هیچ‌کدام از غزوات غیر از غزوه بنی مصطلق که عایشه راوی آن است چنین خبری نرسیده است.
۲- این غزوه از نظر زمانی بسیار کوتاه و سریع بوده و لزومی به وجود همراهی همسر پیامبر ﷺ و سایر زنان مسلمان نبوده است.

۳- آیا در بین کاروان جنگی فقط یک زن بوده و آن هم عایشه و زن یا زنان دیگری وی را همراهی نمی‌کرده‌اند تا از نبودش در کجاوه باخبر باشند (همان: ۱۰۹).

بنابراین، آنچه مسلم است، قرآن کریم کتاب هدایت برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌هاست و منحصر به شخص و زمان خاصی نیست؛ از مجموع آیات استفاده می‌شود که عده‌ای فاسق، افراد بی‌گناهی را متهم به عمل منافی عفت نمودند ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ﴾ - البته با استفاده از شأن نزول معلوم می‌شود که یکی از آن‌ها همسر پیامبر اکرم ﷺ بوده است - و این شایعه در جامعه پخش شد و گروهی از



منافقان به ظاهر مسلمان که می‌خواستند از این حادثه بهره‌برداری غرض‌آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند در مذمت آن‌ها آیات مذکور نازل شد و با قاطعیت بی‌ظنیری با این حادثه برخورد کرد و منحرفان بدزبان و منافقان تیره‌دل را محکم بر سر جای خود نشاناد؛ ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. بدیهی است این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان ندارد و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است. وجه مهم‌تر آن که در منابع حدیثی و تفسیری اهل سنت با برجسته‌کردن شأن نزول وارده تمام تلاش خود را بر محور قراردادن عایشه قرار می‌دهند که این مفید اثر نیست (نهایندی، نفحات الرحمن، ۱۴۲۸: ۴/۱۶۶) و نیز در سال هفتم با نزول آیات سوره تحریم ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ...﴾ (تحریم/۲) و ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ...﴾ (تحریم/۳) و ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ...﴾ (تحریم/۱۱)؛ نقطه مقابل هدف آن‌ها محقق شد، بسیاری از مفسران شیعه و سنی نام عایشه و حفصه را مصداق دو نفری می‌دانند که خداوند در مذمتشان عبارات شدید اللحنی به کار برده است (زمخشری، الکشاف، ۱۴۰۷ق: ۴/۵۷۱؛ فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰ق: ۳۰/۵۷۴؛ طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴ش: ۱۹/۵۷۴). به همین دلیل جایی برای بزرگ‌نمایی ایشان باقی نمی‌ماند.

نتیجه بحث اینکه با فرض صحت و اعتماد به سند روایت، ایرادات مسلم و آشکار درون‌متنی و محتوایی در روایت مذکور وجود دارد که پاسخگویی مستدل به آن‌ها از سوی دانشمندان عامه قطعاً سهل و ممکن نیست. همچنین اگر داستان «إفک» با آیات قرآن به‌ویژه سوره تحریم تطبیق داده شود آنچه را قرآن کریم در مذمت عایشه می‌گوید و آنچه منابع اهل تسنن در شأن وی ارائه می‌کنند پذیرش داستان مذکور به‌عنوان شأن نزول آیات «إفک» را غیرممکن و یا حداقل بسیار مشکل خواهد کرد.

ج) بررسی روایات شأن نزول آیات «إفک» در منابع شیعه

تعداد معدودی از تفاسیر شیعی نیز روایتی برای آیات «إفک» به‌عنوان شأن نزول ذکر کرده‌اند که با آنچه در منابع اهل سنت است در تقابل و تعارض است. سند و محتوای روایت که در تفسیر قمی آمده و برخی تفاسیر دیگر نیز آن را نقل کرده‌اند عبارت است از: «قال: علی بن إبراهیم: حدثنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال: حدثنا عبدالله بن بکیر عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر (علیه السلام). خلاصه روایت به شرح ذیل است:



«موقس پادشاه مصر یک کنیز به نام ماریه قبطیه به همراه خادمی به نام جریح قبطی برای پیامبر ﷺ هدیه می فرستد؛ او نیز نزد پیامبر ﷺ مورد اکرام بود. عایشه و حفصه نسبت به ماریه رشک می بردند. پیامبر ﷺ از ماریه صاحب فرزند پسری به نام ابراهیم می شوند؛ اما مدتی بعد از دنیا می رود و به همین دلیل آن حضرت محزون می گردند؛ عایشه و حفصه نزد پیامبر ﷺ در مسجد می روند و می گویند: ای پیامبر، چرا در فراق ابراهیم محزونی او فرزند شما نیست؛ بلکه از جریح است و مدعی می شوند آن دو در اتاق خلوت کرده اند و الآن در همین حالت هستند. پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با شمشیر می فرستند که اگر چنین بود با وجود شاهد حد را جاری کند. نهایتاً اثبات می شود که جریح ممسوح است و آلت رجولیت ندارد. قاذفین طلب توبه می کنند و آیات «إفک» نازل می شود» (بحرانی، البرهان فی علوم القرآن، ۱۴۱۶: ۵۳/۴؛ قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۳: ۹۹/۲؛ طیب، اطبیب البیان، ۱۳۷۸: ۴۹۷/۹؛ خصیصی، الهدایه الکبری، ۱۴۱۹: ۲۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۵/۲۲).

اصل ماجرای نسبت ناروا به ماریه قبطیه مورد اتفاق در منابع اهل سنت است؛ در مستدرک، روایت از عایشه نقل شده است با این تفاوت که خادم ماریه، مأبورالخصی معرفی گردیده و نام نسبت دهنده ذکر نشده است (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۱۱: ۴۱/۴). ابراز حس رشک بردن عایشه نسبت به ماریه و سنگینی آن بر وی نیز در الاصابه به صراحت بیان شده است (عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ۱۴۱۵: ۲۱۱/۸).

بررسی اسناد روایت

۱- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی

از روایان مشهور و قابل اعتماد شیعه در قرن چهارم و صاحب تفسیر قمی است. نجاشی وی را با عباراتی نظیر: ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب و... توثیق کرده اند (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۰: ۸۶/۲). به گفته شیخ طوسی به جز یک روایت او که در باب لحم البعیر [۴] در شرایع آمده است تمام روایاتش معتبر است (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۱۵۳). در کتاب الرجال نیز با عناوین صحیح المذهب، ثقة فی الحدیث و معتمد معرفی شده است (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۲۳۷). در خاتمه وسائل الشیعه و در معجم الرجال به صحت تفسیر وی و ثقه بودن مشایخ روایاتش اذعان نموده اند (عاملی، وسایل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۰۲/۳؛ خویی، معجم الرجال، ۱۴۰۳: ۴۹/۱). بنابراین، رجال شناسان به وثاقت وی اذعان دارند و نامش در اسناد بسیاری از روایات شیعه به چشم می خورد و اساتید و مشایخ او نیز از اعتبار بالایی برخوردارند.



۲- محمد بن جعفر بن عون الاسدی الرزاز

او مشهور به ابوالحسن الکوفی بوده و از جمله ۴۳ مشایخ و اساتیدی است که علی بن ابراهیم به طور مستقیم یا با واسطه از وی نقل روایت کرده است؛ در کتاب نجاشی، ثقه، صحیح الحدیث معرفی شده، الا اینکه از ضعف هم روایت نقل کرده است (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۰: ۲/۲۸۴). ابن جعفر ثقه و صحیح الحدیث معرفی شده (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۳۰۲) و ساکن ری بوده و در سال ۳۱۲ (غیبت صغری) وفات کرده است. روایاتی بر وکالت وی نیز اشاره دارد (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۱۶۵/۱۵). طوسی نیز قائل به این است که وی در دوره حضور ائمه علیهم‌السلام نبوده، اما جمعیت زیادی از وی نقل روایت کرده‌اند و کتابی نیز در موضوع جبر و الاستطاعة دارد (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۲۳۰)؛ نجاشی و طوسی در وثاقت تام وی اختلاف نظر دارند؛ اما معجم الرجال روایات تضعیف ایشان را ضعیف الاسناد می‌داند (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۱۶۸/۱۵). بنابراین، محمد بن جعفر الاسدی در کتب رجالی شیعه توثیق شده است؛ هرچند، نجاشی در عین اظهار ثقه بودن وی، قائل به نقل برخی روایات ایشان از ضعف بوده که مورد تردید آیت الله خوئی قرار گرفته است.

۳- محمد بن عیسی بن عبید الیقظین

او از اصحاب امام جواد علیه‌السلام، ثقه، کثیرالروایه و صاحب کتاب‌های مختلف است (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۰: ۲/۲۱۹). شیخ طوسی وی را به خاطر نقل روایات منفرد از یونس بن عبدالرحمن^[۵] تضعیف کرده و قائل به ضعف روایات وی است (طوسی، رجال الطوسی، ۱۴۱۵: ۳۹۱ و ۴۴۸)؛ برقی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام نام برده است (خالد البرقی، ۳۵۹). ابن داوود او را «جلیل» و از اصحاب امامین عسکرین علیهم‌السلام توصیف کرده و با استناد به سخن کشی می‌گوید: محمد بن عیسی به دلیل کمی سن در زمان یونس، روایتش از وی ضعیف است (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۵۰۸ و ۵۰۹) و در معجم الرجال آمده است وی از امام هادی علیه‌السلام، ابن ابی عمیر و ابن فضال روایت دارد؛ اما شیخ صدوق آنچه را وی از یونس روایت کرده، نقل نمی‌کند (خوئی، معجم الرجال الحدیث، ۱۴۰۳: ۱۱۷/۱۷). با توجه به اینکه بیشتر رجالیان به‌ویژه نجاشی او را توثیق کرده‌اند او از ثقات شمرده شده و در تعارض اقوال شیخ طوسی و نجاشی، قول رجال نجاشی مقدم است و نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که روایات او از یونس بن عبدالرحمن را نمی‌توان پذیرفت.



۴- حسن بن علی بن فضال

او از امام رضا علیه السلام روایت زیادی نقل می‌کند و از اصحاب خاص ایشان بوده و با عبارات «جلیل القدر، عظیم المنزله، ثقة فی الحدیث و الروایه» توثیق شده است (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۹۸؛ رجال الطوسی، ۱۴۱۵: ۳۵۴). کشی به نقل از فضل بن شاذان می‌نویسد: عابدترین کسی که دیده و شنیده‌ام ابن فضال است (کشی، اختیار معرفة الرجال، ۱۳۸۲: ۵۶۴). در کتاب الرجال آمده است که ممدوح و معظم بوده و در سال ۲۲۴ وفات کرده است (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۱۱۴). پس ابن فضال از اصحاب ائمه علیهم السلام و از راویان مورد اعتماد است که در کتب رجالی شیعه توثیق شده است.

۵- عبدالله (محمد) بن بکر بن اعین بن سنسن (ابوعلی الشیبانی)

نجاشی وی را کثیر الروایة و از روایان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام نام می‌برد (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۰: ۲۳/۲). شیخ طوسی در فهرست وی را فطحی مذهب، اما ثقه و مورد اعتماد معرفی می‌کند (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۱۷۴)، ابن داوود به نقل از کشی در جایی او را ممدوح توصیف کرده و در جایی دیگر وی را فطحی مذهب و از ضعفا معرفی می‌کند (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۱۹۹)، همچنین گفته شده که از اصحاب اجماع و در طبقه دوم آنهاست (کشی، رجال، ۱۳۸۲: ۳۴۵؛ مشکینی، اصحاب الاجماع، ۱۴۱۳: ۱۸). شهرت ابن بکر در وثاقت بر اینکه در موارد محدودی وی تضعیف شده غلبه دارد. قطعیت در توثیق در منابع رجالی نمی‌تواند با تردید در ضعف ایشان مانع اعتبار روایات منقول وی باشد؛ به‌ویژه آنکه از اصحاب اجماع نیز بشمار می‌رود.

۶- زرارة بن اعین الشیبانی

وی از راویان حدیث، فقیه، متکلم و دانشمند مشهور شیعه است. زراره کثیرالروایه بوده و اصول و تصانیف و روایاتی از امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام دارد (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۱۳۴). نجاشی با عبارت «شیخ اصحابنا فی زمانه و متقدمهم کان فقیهاً متکلاماً» وی را معرفی می‌کند و قائل به آن است که فضل و دین در او جمع بود؛ به روایت شیخ صدوق در سال ۱۵۰ وفات کرده است (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۰: ۳۹۷/۱). ابن داوود به نقل از کشی در روایتی از امام صادق علیه السلام آورده است: که چهار نفر زنده و مرده محبوبند: برید بن معاویه، زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و ابوبصیر (ابن داوود الحلی، کتاب الرجال، ۱۳۴۲: ۱۵۷) وی از اصحاب اجماع است (مشکینی، اصحاب الاجماع، ۱۴۱۳: ۷)؛ بنابراین زراره از بزرگان و مشاهیر و ثقات شیعه در نقل روایات از معصوم علیه السلام بشمار می‌رود.



با توجه به آنچه از کتب معتبر رجالی شیعی ذکر شد سلسله راویان روایت سبب نزول آیات «إفک» جملگی موثق، صحیح الحدیث و کثیر الروایه می‌باشند - هرچند در بین آن‌ها محمد بن عیسی به صورت محدود تضعیف شده است - بنابراین در سند حدیث منقول از شیعه اتقان وجود دارد و در اینجا نیز بر صحت اسناد روایت، بنا گذاشته می‌شود.

بررسی متنی و محتوایی روایت

برای روایت نقل شده در منابع شیعی به عنوان شأن نزول آیات «إفک» نیز اشکالاتی ذکر گردیده که در ذیل به سه اشکال که در تفسیر المیزان و تفسیر نمونه مطرح شده‌اند با ذکر پاسخ اجمالی آن‌ها پرداخته می‌شود.

اشکال اول و پاسخ آن

مطابق این شأن نزول، قاذف، یک نفر است؛ در حالی که آیات با صراحت می‌گویند گروهی در این مسئله فعالیت داشتند؛ «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ» و شایعه را آن‌چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت و ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسئله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است و این با شأن نزول منقول از شیعه به هیچ وجه سازگار نیست (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۸/۱۵؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۹۳).

پاسخ: امکان اینکه شایعه از یک نفر شروع شود و به گروهی سرایت کند هست؛ البته در روایت امام رضا علیه السلام، قاذفان چهار نفر ذکر شده‌اند (بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۶: ۵۴/۴؛ خصیصی، الهدایه الکبری، ۱۴۱۹: ۲۹۷). در این صورت با ضمیرهای جمع سازگار خواهد بود همچنان که در روایت اهل سنت نیز چنین بود در صحیح بخاری عبدالله بن ابی سلول سر سلسله اصحاب «إفک» محسوب می‌شود (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۱۰: ۳۳۸/۷). بعضی دیگر عبدالله بن ابی بن سلول را رأس النفاق و زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه و حمزة بنت جحش را از یاوران شایعه می‌دانند (فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۳۷/۲۳) و همچنین در نفحات الرحمن آمده است نسبت دهندگان برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از منافقان بودند (نهایندی، نفحات الرحمن، ۱۳۸۶: ۴/۴۱۸) که در آن صورت اهل «إفک» شامل جمع زیادی می‌شوند.

اشکال دوم و پاسخ آن

اگر چنین نسبت ناروایی داده شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر صلی الله علیه و آله حد قذف را اجرا نکرد؟ پاسخ: احتمال اینکه آیه قذف و «إفک» با هم نازل شده باشند در آن صورت متهم معذور از حد است.

اشکال سوم و پاسخ آن

چگونه امکان دارد پیامبر اکرم ﷺ تنها با شهادت یک زن، حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است، این امر ایجاب می‌کند که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او رخ بدهد.

پاسخ: اولاً: پیامبر ﷺ قبل از اعزام امیر مؤمنان جهت تحقیق از خلوتی جریح و ماریه، به ایشان فرمودند: اگر حقیقت امر بر تو مکشوف شد متعرض او نباش (طیب، اطیب البیان، ۱۳۷۸: ۴۹۸/۹)، ثانیاً: در روایتی از عبدالله بن موسی از احمد بن رشید از مروان بن مسلم از عبدالله بن بکیر آمده است که وی از امام صادق سؤال پرسید: جانم فدای شما آیا پیامبر ﷺ از کذب تهمت آگاه بوده که فرمان به قتل وی داده یا خیر؟ امام فرمود: می‌دانست؛ اگر چنین نبود که حضرت علی علیه السلام بدون قتل جریح باز نمی‌گشت (ابن بابویه، خصال، ۱۳۶۲: ۵۶۳/۲). در حقیقت فرمان به قتل امر مولوی و قطعی نبوده است. ثالثاً: رسول خدا ﷺ موقع فرمان فرمود: اگر ماجرا صحت داشت با حضور شاهد حکم را اجرا کن و از طرفی شهادت در اثبات فعل نبوده، بلکه در حد یک گزارش بوده است که برای صحت و سقم، حضرت علی علیه السلام مأمور می‌شود؛ البته سید مرتضی در امالی می‌گوید: منظور از شاهد رؤیت العلم است نه رؤیت البصر (سید مرتضی، الامالی، ۱۹۹۸: ۷۸/۱)، یعنی اگر حقیقت بر امیر مؤمنان علیه السلام مکشوف می‌شد به‌عنوان راه اثبات جرم می‌توانست اقدام نماید.

در میان تفاسیر مشهور امامیه، المیزان، احسن الحدیث و نمونه با برشمردن اشکالاتی، هردو شأن نزول را مضطرب می‌دانند (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۲۷/۱۵؛ قرشی، احسن الحدیث، ۱۳۷۷: ۱۹۱/۷؛ مکارم شیرازی، نمونه، ۱۳۷۴: ۳۹۱/۱۴) و تفاسیر مجمع البیان و الکاشف بدون تأیید یا تکذیب روایت آن را با واسطه منابع اهل سنت به‌عنوان شأن نزول ذکر کرده‌اند (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۶۰: ۱۰۷/۱۷؛ مغنیه، الکاشف، ۱۴۲۴: ۴۰۳/۵) و تفاسیر اطیب البیان، تفسیر قمی و البرهان روایت شیعه را پذیرفته‌اند. (طیب، اطیب البیان، ۱۳۷۸: ۴۹۷/۹؛ قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۳: ۹۹/۲؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۶: ۵۳/۴).

بنابراین هرچند بنای ما از تطبیق در این پژوهش تخریب عامه و تعظیم شیعه نیست بلکه نمایان شدن حقیقت است؛ اما از مجموع بررسی‌های حدیثی دو روایت و اشکالات وارده نمی‌توان داوری قطعی در پذیرش آن‌ها نمود. ولی اگر بنا باشد یکی از آن دو روایت پذیرفته شود با توجه به دیدگاه علامه طباطبایی در باب اعتبار شأن نزول‌ها، با فرض صحت اسناد هر دو روایت در منابع خاصه و عامه، چنانچه متن و محتوای روایات مذکور در تفاسیر فریقین به قرآن عرضه شوند، پذیرش سبب نزول منسوب به شیعه سهل‌تر است.



اگرچه محوریت روایات اسباب نزول ذیل آیات «إفک» در بسیاری منابع اهل سنت و برخی تفاسیر امامیه به دو نفر از همسران پیامبر ﷺ ختم می‌شود؛ اما فارغ از اینکه کدام شأن نزول حتی با اقامه دلیل و برهان صحیح است، حقایق بالاتر در کتاب خدا به‌عنوان وسیله هدایت بشری استنباط می‌شود که شخصیت مورد اشاره در کتب تفسیری عایشه باشد یا ماریه قبطیه از چندان اهمیتی برخوردار نیست چون هدف قرآن به‌عنوان کتاب هدایت حقیقی فراتر از آنچه است که برخی تفاسیر بر آن تأکید دارند؛ از جمله:

- ۱- مصداق آیه در اصل اهمیت و ضرورت حفظ شخصیت و عرض زنان و مردان مؤمن است. (قرآنی، تفسیر نور، ۱۳۸۳ ش: ۱۶۳/۹).
- ۲- یکی از اهل رسول خدا ﷺ - عایشه یا ماریه - مورد تهمت قرار گرفته که بسیار بر جامعه اسلامی سنگین است. (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۲۸/۱۵).
- ۳- سکوت مسلمان در برابر هجمه تهمت به مؤمن امری ناپسند در پیشگاه خداوند متعال است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴: ۱۳۹۷/۱۴).
- ۴- نسبت ناروا از هر نوعش گناه کبیره بوده و به‌ویژه اگر به جنس «زن» و فرد بی‌خبر نسبت داده شود گناهی عظیم‌تر است. (قرشی، احسن الحدیث، ۱۳۷۷ ش: ۲۰۰/۷).
- ۵- ماجرای «إفک» از یک ناهنجاری اخلاقی در جامعه اسلامی سخن به میان می‌آورد و راه چاره و درمان آن را نشان می‌دهد؛ نه اینکه آیه برای شخصی اثبات فضیلتی کند.
- ۶- در این آیات ابتلا و امتحانی بود تا مؤمن از منافق تمیز داده شود (مغنیه، الکاشف، ۱۴۲۴ ق: ۴۰۵/۵).

حق حرمت شخصیت مؤمن

انسان وجودی مدنی بالطبع است و بدون تعاملات اجتماعی، زندگی مشقت باری خواهد داشت لذا ناگزیر است در چهارچوب قانون و اخلاق، اصولی مانند عدالت، احسان، اکرام و حرمت را برای خود و هم‌نوعش رعایت کند به همین منظور برای ایجاد پیوند بین خود و جامعه که از نهاد کوچک خانواده آغاز می‌شود باید سه امر مهم را به‌عنوان مؤلفه امنیت اجتماعی در نظر داشته باشد: الف) حفظ و صیانت از جان خود و دیگران؛ ب) حفظ و صیانت از مال خود و دیگران؛ ج) حفظ و صیانت از عرض و آبروی خود و دیگران.



مورد اخیر که فطرتاً، هم از ناحیه مرد به دلیل صفت غیرت مردانه و هم زن به دلیل حیای زنانه همواره مورد تأکید و تمجید بوده در طول تاریخ نمود بیشتری داشته است؛ به ویژه صیانت از عرض و شخصیت جنس زن که از ظرافت و شکنندگی روحی خاصی برخوردار است از مهم ترین مطالبات افراد جامعه می باشد؛ آیات قرآن کریم و سخنان گهربار معصومان علیهم السلام نیز مؤید این مهم است که از جمله آن ها آیات شریفه سوره نور است که معروف به آیات «إفک» می باشد.

آبرو و ناموس آدمی همچون جان او از حرمت ویژه ای برخوردار است. از این رو حفظ آن در برابر تعرض کننده به آن واجب است؛ خواه نسبت به آبروی خود انسان باشد یا مسلمانی دیگر (نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴: ۳۷۲/۲۱).

در آیات افک، فارغ از اینکه مصداق آن ها خاندان رسالت صلوات الله علیهم باشد یا غیر و اینکه عایشه باشد یا ماریه قبطیه، با تأکید و اهمیت به مسئله آبرو و شخصیت مطلق زن به صورت عام سه صفت (الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ) از وی را برمی شمرد که به گفته علامه طباطبایی دلالت بر بزرگی گناه تهمت به زن است؛ چون صفت شوهرداشتن و عفت، غفلت و ایمان هر یک به تنهایی سبب تا می هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهند تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند؛ یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار، هم عقیف، هم با ایمان و هم غافل از چنین نسبت باشد؛ در این صورت ظلمی بزرگ تر و گناهی عظیم تر خواهد بود و کيفرش لعنت در دنیا و آخرت و عذاب عظیم است (قرشی، احسن الحدیث، ۱۳۷۷ش: ۱۹۲/۷).

آبروی زن نزد خدا آن قدر مهم است که علامه با استناد به آیاتی می گوید: کسی که به او تهمت بزند از ایمان خارج شده و فاسق می گردد؛ «أَقْمَنُ كَأَنَّ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (سجده: ۱۸) و فاسق از اولیای شیطان است؛ «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف/۵۰) (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۴۹/۱۵).

فخر رازی می گوید: سایر افتراءزندگان در صورت توبه آمرزیده می شوند؛ اما توبه مفتریان در این آیه قبول نیست و ملعون در دنیا و آخرت اند و «عذاب عظیم» صفت منافقان و کفار است (فخر رازی، الکبیر، ۱۴۲۰: ۳۵۴/۲۳).

بنا بر آنچه در آیات «إفک» نازل شده است مضامینش عام است و تنها مربوط به داستان «إفک» و خانواده رسالت نیست؛ هر چند که سبب نزولش داستان مذکور باشد؛ در حقیقت تهمت به زن محصنه گناه کبیره است و تهمت به زن محصنه مؤمنه گناه بالاتر و اگر چنین زنی خود بی خبر از ماجرا باشد در آیه مورد سرزنش شدید و غیر قابل توبه معرفی شده است. حفظ آبرو و شخصیت مؤمن به ویژه زن مورد تأکید آیات قرآن کریم است.



نتیجه‌گیری

با توجه به نظرات دانشمندان علوم قرآنی پیرامون روایات اسباب نزول و اینکه اعتبار آن‌ها به قطعی‌الصدور بودن یا انطباق با آیات در صورت عرضه به آن‌هاست و همچنین میزان اثرگذاری آن روایات در تفسیر و تبیین آیات مربوطه که شامل سه حالت ضروری، بی‌اثر و مضر است؛ این نتیجه به دست آمد که هر دو روایت منقول در منابع روایی و تفاسیر فریقین فارغ از صحت و سقم سند و همچنین اشکالات وارده در متن آن‌ها، در مقام عمل تأثیر خاصی در تفسیر آیات «إفک» ندارند؛ به طوری که قاعده «عموم لفظ نه خصوص سبب» مصداق عینی پیدا می‌کند؛ لذا بدون آن سبب نزول‌ها هدف خداوند که هدایت انسان و حفظ آبروی مؤمن است حاصل می‌شود و حال آنکه اصرار بر ذکر روایات مربوط به آیات «إفک» با توجه به اغراق در بیان فضایل عایشه در روایت اهل سنت و متهم دانستن وی در روایت منقول در منابع شیعی، موجب دامن زدن به اختلافات بین فریقین می‌شود. شاید به همین دلیل باشد که مفسران شیعه جز در چند تفسیر معدود از ذکر سبب نزول مربوطه اجتناب کرده‌اند؛ اما تفاسیر اهل تسنن با شدت و حدت به ویژه در قرون اخیر مبادرت به بیان و ذکر آن نموده‌اند که انتظار می‌رود مفسران اهل تسنن نیز در جهت ایجاد وحدت بیشتر، از مانور بر این سبب نزول فاقد اثر در ذیل آیات «إفک» تجدیدنظر نمایند و گامی ارزشمند در تقریب مذاهب بردارند.



پی‌نوشت‌ها

[۱] در منابع اهل سنت حدود ۳۰۰۰ روایت با عنوان اسباب نزول وجود دارد که نیمی از آن به صحابه به‌ویژه ابن‌عباس، ابوهریره، عایشه و... و نیمی دیگر به تابعینی مانند: مجاهد، سدی، قتاده، حسن بصری، ضحاک، عکرمه و... منتهی می‌شود و در منابع شیعی ۴۲۷ روایت شأن نزول است که به معصوم علیه السلام ختم می‌شوند (دانشنامه مجازی امامت و ولایت).

[۲] در مقاله «نقد و بررسی تطبیقی شأن نزول آیه «إفک» با رویکردی تاریخی» نویسنده، شأن نزول‌های موجود در منابع فریقین را نتیجه اظهارنظرهای متأثر از تعصبات مذهبی و نگاه سیاسی می‌داند و قائل به آن است که در باره یک زن مؤمنه غیر از همسر پیامبر است و در مقاله «بررسی تاریخی - تفسیری حادثه افک» نویسنده با رد استنادات مربوط به روایت منقول از شیعه به اثبات روایت عایشه می‌پردازد؛ البته هر دو مقاله با دلایل متقن قابل نقد هستند.

[۳] صفة مشبهة دالة على ثبوت الثبوت في الحديث و دوامه أو في جميع أموره (معجم مصطلحات الرجال و الدراية، ۴۵).

[۴] عَنْهُ عَنْ عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نَهَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ أَكْلِ لَحْمِ الْبَعِيرِ وَقَدْ اغْتَلَامَهُ (طوسی، تهذیب الأحكام، ۱۴۰۷: ۴۷/۹).

[۵] روایات اندکی که در نکوهش یونس وارد شده قابل اعتماد نیست؛ زیرا سبب صدور آن، رویکرد عقل‌گرایانه احادیث یونس و فهم پایین دیگران است؛ نام وی در زمره اصحاب اجماع مطرح است (نیک‌پور، مجله علوم و معارف قرآن و حدیث، ۱۳۹۵: ۸۸).



منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: آیت‌الله مکارم شیرازی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳ش، چاپ دوم.
۲. ابن‌ابی‌حاتم (رازی)، عبدالرحمن محمد بن ادريس، الجرح والتعديل، بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۳. ابن‌ابی‌حاتم (رازی)، عبدالرحمن محمد بن ادريس، تفسير القرآن العظيم، رياض: مكتبة نزار، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن بابويه، محمد بن علی، الخصال، مصحح: غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۵. ابن حبان، ابی‌حاتم محمد، المجروحین من المحدثین، رياض: دارالصمیعی، ۱۴۲۰ق.
۶. ابن حبان، ابی‌حاتم محمد، الثقات، حیدرآباد: دائرة المعارف، ۱۴۳۰ق.
۷. ابن داوود الحلّی، تقی‌الدین حسن بن علی، کتاب الرجال، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبیر، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۴۲۱ق.
۹. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التتویر، چاپ اول، بیروت: موسسه التاریخ، بی تا.
۱۰. ابن غضائری، احمد بن الحسین، الرجال ابن الغضائری، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
۱۱. ابن فارس، احمد، مقایس اللغه، قم: مکتبه الاعلام الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۱۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسير القرآن، تهران: بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، چاپ دوم، قاهره: احیاء الکتب السنه، ۱۴۱۰ق.
۱۵. بهرامی، محمد، نقد و بررسی کتاب‌های اسباب نزول، نشریه پژوهش‌های قرآنی، ۱۳۷۴، شماره ۲.
۱۶. تهانوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: ناشرون، بی تا.
۱۷. جرجانی، احمد بن عبدالله بن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، رياض: رشد، ۱۴۳۴ق.
۱۸. جمل، بسام، اسباب النزول، بیروت: مرکز الثقافی العربی، ۲۰۰۵م.
۱۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۰. حجتی، محمدباقر، اسباب النزول، چاپ سیزدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ش.



۲۱. حسینی، سید محمدرضا، نقد و بررسی شأن نزول آیه «إفک» با رویکرد تاریخی، پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، ۱۳۹۸، شماره ۹.
۲۲. حسینیان مقدم، حسین، بررسی تاریخی تفسیری حادثه إفک، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، ۱۳۸۴، شماره ۷.
۲۳. خالد البرقی، احمد بن عبدالله، رجال البرقی، قم: موسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۴۳۰ق.
۲۴. خصیبه، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۲۵. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث، چاپ اول، بیروت: ۱۴۰۳ق.
۲۶. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تذکره الحفاظ، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۲۷. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ق.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ترجمه: خسروی، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴ش.
۲۹. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن العظیم (المنار)، چاپ دهم، بیروت: دارالتراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۳۰. زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن ترجمه: آرمین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۵ش.
۳۱. زرکشی، بدرالدین، البرهان ترجمه حسین صابری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ش.
۳۲. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۳. سید مرتضی (علم الهدی)، علی بن الحسین، الامالی، قاهره: دارالفکر، ۱۹۹۸م.
۳۴. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: حائری قزوینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰ش.
۳۵. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۳۶. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، طبقات الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۳۷. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه، ۱۳۷۴ش.



۳۸. طباطبایی، محمدحسین، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه کرمی، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰ش.
۴۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیرالقرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، قم: نشر فقاقت، ۱۴۱۷ق.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۵. طیب، سید عبدالحسین، اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: اسلام، ۱۳۷۸ش.
۴۶. عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البتی، ۱۴۰۹ق.
۴۷. عزیزی، حسین (و همکاران)، راویان مشترک شیعه و سنی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۴۸. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، الاصابة فی تمیز الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۴۹. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، تذهیب تقریب التهذیب، بیروت: مکتبه الرشد، ۱۴۳۱ق.
۵۰. عقیلی، محمد بن عمرو بن موسی بن حماد، الضعفاء الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۵۱. علوی مهر، حسین، تفسیر ترتیبی روایی، قم: نشرالمصطفی، ۱۳۹۸ش.
۵۲. عنانه، غازی، اسباب النزول القرآنی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۱ق.
۵۳. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیرالکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۵۴. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۵۵. فسوی، یعقوب بن سفیان، معرفه والتاریخ، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۵۶. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش.
۵۷. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۵۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دارالکتب، ۱۳۶۳ش.
۵۹. کاشانی، ملافتح‌الله، زبده التفاسیر، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۶۰. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، تحقیق: میبیدی، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۸۲ش.



٦١. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.
٦٢. مزی، جمال‌الدین ابی‌الحجاج، تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال، بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٥ق.
٦٣. مسلم، ابن‌حجاج قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، محقق: عبدالباقی، قاهره: دارالحدیث، ١٤١٢ق.
٦٤. مشکینی، ابراهیم، اصحاب‌الاجماع، قم: مؤسسه امام حسن (علیه‌السلام)، ١٤١٣ق.
٦٥. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم: تمهید، ١٣٩٢ش.
٦٦. مغنیه، محمدجواد، الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامی، ١٤٢٤ق.
٦٧. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم: دارالکتب الاسلامیه، ١٣٧٤ش.
٦٨. نجاشی، احمد بن علی، رجال‌النجاشی، تحقیق: محمدجواد نائینی، بیروت: دارالاولیاء، ١٤١٠ق.
٦٩. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.
٧٠. نسایی، احمد بن علی، السنن‌الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١١ق.
٧١. نفیسی، شادی، علامه طباطبایی و معیارهای فهم و نقد اسباب‌النزول، آموزه‌های قرآنی، ١٣٨١، شماره ٢.
٧٢. نهاوندی، محمد بن عبدالحییم، نفحات‌الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه‌البعثه، ١٤٢٨ق.
٧٣. واحدی، علی بن محمد، اسباب‌نزل قرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١١ق.
٧٤. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، قم: مکتبه‌اعلام‌الاسلامی، ١٤١٤ق.